

نکته نسبتاً  
بدیع این فیلم  
جبهه‌گیری  
افغانستانی خوب-  
افغانستانی بد  
است. یک سمت  
طالبان بی رحم  
وقاتل و سمت  
دیگر پشتون‌های  
مظلومی که از  
دست طالبان  
عاصی انداما  
خود پایبند به  
سنت‌هایشان  
می‌مانند

«تنها بازمانده» اثری در ژانر اکشن- جنگی به کارگردانی پیتر برگ است که راوی داستان نجات معجزه‌آسای یک تکاور نیروی دریایی امریکا در عملیاتی لورفته در مبارزه با طالبان در افغانستان است. اما این نجات معجزه‌آسا توسط فیلمساز دستمایه بیان و تثبیت ایدئولوژی‌های امریکا در قالبی نسبتاً بدیع می‌شود.

فیلم با مونتاژی از تصاویر واقعی آموزش‌های بسیار سخت و طاقت‌فرسای تکاوران نیروی دریایی ارتش امریکا شروع می‌شود و بعد شاهد عملیات نجات مارکوس تنها بازمانده واقعه هستیم و امیدهای آخر برای از دست نرفتن ضربان قلب او. گویی او منتظر چیزی است که به خاطرش زنده شود و بماند و در اینجا با فلش بک داستان از ابتدا آغاز می‌شود که در واقع بیانگر این است که کل این ماجرا که قرار است رخ بدهد انگیزه ادامه زندگی اوست: آفتاب صبحگاهی به پایگاه ارتش امریکا در افغانستان می‌زند و با نماهایی از تصاویر نصب شده در اتاق هر سرباز اولین نشانه‌ها برای شناخت و پرداخت شخصیتی آنها شروع می‌شود. در ادامه و پس از رد و بدل شدن شوخی‌های لوس معمول فیلم‌های جنگی هالیوود، فرمانده پایگاه عملیات اصلی را شرح می‌دهد: پیدا کردن و کشتن فردی به نام احمد شاه است که از فرماندهان بسیار خشن طالبان است و لطماتی را به نیروهای امریکایی وارد کرده. نقشه این است که چهار تکاور ارشد باید مخفیانه وارد روستایی که احمد شاه در آن مستقر است شوند و بعد به نیروهای واکنش سریع اطلاع‌رسانی کنند تا با همکاری آنها و پیشتیبانی هوایی کار شاه تمام شود.

همه چیز مطابق نقشه پیش می‌رود و تکاوران در موقعیت معین خود مستقر می‌شوند تا ناگهان یک گله بز به همراه سه افغانی به طور کاملاً اتفاقی گذرشان به این موقعیت می‌خورد و تکاوران را می‌بینند و چالش از اینجا تازه آغاز می‌شود. به دلیل موقعیت مکانی، از همان ابتدای مأموریت پیش‌بینی می‌شد که ارتباطات رادیویی در این منطقه بسیار ضعیف باشد پس امکان دستورگیری از بالا برای تکاوران مهیانی نمی‌شود. اینجا بین تکاوران اختلاف می‌شود و یکی از تکاوران به دلیل خصومتی که از طالبان دارد خواهان کشتن آنهاست و دیگری هم همین‌طور اما به دلایل تاکتیکی، چراکه اگر آنها را نکشند قطعاً لو خواهد رفت. فرمانده تیم مارکوس مخالف کشتن است هم به علت اخلاقی و هم به علت تاکتیکی (با جنازه‌ها چه کنند؟) در نهایت تکاور چهارم کار را جمع‌بندی می‌کند تا زندانیان را آزاد کنند و خودشان به بالای قله بروند و با پایگاه ارتباط برقرار و از منطقه فرار کنند چراکه در هر صورت این عملیات لورفته است و آزاد کردن زندانیان همانا و لورفتن و حمله سریع نیروهای طالبان همان. از اینجا به بعد فیلم مخاطب شاهد حمله نیروهای متعدد طالبان به تنها چهار تکاور امریکایی و مبارزه جانانه آنها و در نهایت کشته شدن سه تن از آنها بجز مارکوس هستیم (البته به همراه گذاشتن تلفات فراوانی روی دست طالبان).

مارکوس فرار می‌کند و تنها بازمانده این نبرد است و این بار مجدداً اتفاقی به چند افغانی دیگر برخورد می‌کند اما آنها که پشتون‌های ضد طالبان هستند او را در کمال تعجبش به عنوان میهمان به خانه خود می‌برند، از او پذیرایی و از طالبان مخفی‌اش می‌کنند. طالبان پس از فهمیدن این ماجرا قصد جان او را می‌کنند اما روستایی‌های پشتو بنابر سنتی که دارند باید به هر قیمتی از میهمان خود محافظت کنند مانع نیروهای طالبان می‌شوند. و فردی راه هم برای ارسال موقعیت به پایگاه امریکایی می‌فرستند. در نهایت ماجرا نیروهای طالبان به روستا حمله می‌کنند و در همین احوال نیروهای امریکایی هم با بالگردهایشان